

مستدرک شهداء الفضيلة

حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله
تحقیق علی رفیعی علامرودشتی

بخش اول

پیشینه

از کتاب‌های مقاتل که صرف نظر کنیم، گزارش تراجم و شرح حال شهیدان راه فضیلت و تألیف کتاب یا رساله‌ای در این رشته، از قدمت چندانی برخوردار نیست و می‌توان ادعا کرد که تنها کتاب شناخته شده‌ای که در این فن، نگارش یافته، کتاب پراج شهداء الفضيلة، تألیف علامه محقق حضرت آیت‌الله امینی رحمته‌الله، صاحب کتاب ارزشمند الغدیر است.

کتاب شهداء الفضيلة که در نوع خود بی‌نظیر و یا کم‌نظیر است، بلافاصله پس از انتشار، در مجامع، مراکز و مؤسسات علمی و نزد دانشمندان و اهل فن، به عنوان کتابی مرجع، پذیرفته شد و مورد توجه قرار گرفت.

این اثر را می‌توان در نوع خود نخستین کتابی دانست که در این موضوع، نوشته شده است و علامه امینی، با مطالعه کتاب‌ها، رساله‌ها و آثار تاریخی، رجالی، حدیثی، فقهی و جغرافیایی، تعداد ۱۲۴ نفر از شهیدان راه فضیلت را به ترتیب تاریخی و قرن به قرن، شناسایی و گردآوری نموده، که فهرست آنها به این شرح است:

قرن چهارم هجری، هشت نفر به این شرح:

امام ابومحمّد، حسن فرزند علی أطروش؛ ابوالحسن، علی رازی کلینی (علآن)؛ شیخ حسن انطاکی؛ بدیع الزمان همدانی؛ ابوالحسن، علی فرزند عبدالله و صیف ناشی؛ بغدادی؛ ابوالقاسم (یا ابوالحسن)، فرزند هانی اندلسی ازدی؛ ابوفراس، حارث فرزند سعید حمدانی؛ ابوالحسن، علی فرزند فرات.

پیش‌گفتار

حضرت آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله، با همه اشتغالات و مسؤولیت‌های سنگین و مراجعات فراوان مریدان و مقلدان، و با وجود تدریس، زعامت و مرجعیت، هیچ‌گاه دست از تألیف و تصنیف برنداشت. حتی در سفر و حضر و در کوچک‌ترین فرصتی که دست می‌داد، اقدام به تألیف و تصنیف می‌نمود؛ تا آنجا که در میان فقیهان و مراجع معاصر، یکی از پرکارترین افراد در این رشته، به شمار می‌رفت. دستاورد یک عمر تلاش ایشان، بیش از ۱۵۰ کتاب و رساله، در رشته‌های علوم و فنون اسلامی است که از این تعداد، بیش از ۵۴ اثر مربوط به تراجم و رجال است که در نوع خود کم‌نظیر و مهم به شمار می‌روند. این تعداد اثر در تراجم و رجال، خود نشانگر وسعت دید و اشراف کامل معظم له به این دانش گسترده است.

یکی از آثار ارزشمند ایشان در این رشته، رساله مستدرک شهداء الفضيلة است که با کمال تأسف، ناتمام مانده؛ اما آنچه را که نوشته‌اند با جستجوی فراوان در منابع گوناگون رجالی، تراجم، تاریخ و جغرافیا، یافته‌اند و به رشته تحریر در آورده‌اند.

قرن پنجم ہجری، پنج نفر، کہ عبارتند از:

ابوالحسن، علی فرزند محمد تھامی عاملی شامی؛ ابوالحسین، ثابت فرزند اسلم حلبی نحوی؛ ابوالقاسم، عبدالکریم فرزند حسن کرجی قزوینی؛ ابوالحسین، احمد فرزند محمد کندی جرجریایی کاتب؛ ابومحمد، حسن فرزند مفضل رامہرمزی.

قرن ششم ہجری، دوازدہ نفر بہ این شرح:

ابوالمحاسن، عبدالواحد فرزند اسماعیل رویانی طبری؛ ابوعلی، محمد فرزند حسن فتال واعظ نیشابوری؛ ابو عبداللہ، نصیرالدین، حسین راوندی؛ ابواسماعیل، مؤیدالدین، حسین اصفہانی (طغریایی)؛ امیرکیکاووس فرزند دشمن دیار، فرزند کیکاووس دیلمی طبری؛ امین الاسلام، ابوعلی، فضل فرزند حسن طبرسی؛ مجدالدین، احمد ابو عبداللہ حسینی؛ ابوالقاسم، عزالدین، یحیی فرزند شرفالدین؛ حسن فرزند عبدالکریم فرزند حسن قزوینی کرجی؛ خلیفہ فرزند ابی اللجیم قزوینی؛ حسن فرزند عبدالکریم، فرزند حسن، فرزند عبدالکریم قزوینی کرجی؛ زین الدین، ابوالغارات، طلایع فرزند رزیک.

قرن ہفتم ہجری، چہار نفر بہ این شرح:

شہاب الدین، حسین فرزند محمد میکالی؛ محمد فرزند یوسف فرزند موسی مکی؛ صفی فرزند محاسن حلّی شاعر؛ کمال الدین، اسماعیل فرزند جمال الدین اصفہانی «کمال».

قرن ہشتم ہجری، دوازدہ نفر بہ این شرح:

تاج الدین، ابوالفضل، محمد آوی؛ جمال الدین، ابوطالب، محمد فرزند عمیدالدین، عبدالمطلب اعرجی؛ بدرالدین، حسن «ابن زھرہ»، نقیب الاشراف حلب؛ حسن فرزند محمد فرزند ابی بکر ہمدانی دمشقی سکا کینی؛ تاج الدین، نصرہ فرزند کمال الدین، صادق عریضی؛ جلال الدین، ابوالقاسم، علی «باغی اعرجی»؛ غیاث الدین، عبدالکریم فرزند شمس الدین؛ نصیرالدین، حسن فرزند معیہ؛ سیّد شاہ فضل مشہدی «نعمی»؛ محمود فرزند ابراہیم شیرازی؛ شمس الملتّہ والدین، محمد فرزند جمال الدین مکی «شہید اول»؛ علی فرزند ابوالفضل فرزند محمد حلبی.

قرن نهم ہجری، یک نفر بہ این شرح:

عمادالدین شیرازی «نسیمی».

قرن دہم ہجری، ہفدہ نفر بہ این شرح:

سیدالحکما، ابوالمعالی، امیرمحمد دشتکی شیرازی؛ صدرالعلما، سید عبدالباقی سبط سید نورالدین، نعمت اللہ کرمانی «شاہ نعمت اللہ کرمانی»؛ محمد طالب؛ سید امیر غیاث الدین، محمد ہروی رازی؛ سید شریف فرزند امیر تاج الدین، علی استرآبادی شیرازی؛ نورالدین، ابوالحسن، علی فرزند حسین عاملی کرکی «محقق ثانی»؛ عمادالدین، فضل اللہ فرزند خواجہ علاء الدین، علی برزش

آبادی طوسی؛ سید خان میرزا فرزند وزیر معصوم بیک صفوی؛ مولانمایی فرزند محمد بنای خراسانی؛ سید عبدالوہاب حسینی تبریزی؛ احمد فرزند نصر اللہ (نصیرالدین) دیبلی تقوی سندی؛ سید امیر ابوالحسن فراہانی شیرازی؛ شرف الاسلام، زین فرزند امام نورالدین، علی فرزند احمد جبعی عاملی شامی «شہید ثانی»؛ قاضی جہان حسین سیفی قزوینی؛ سید عزالدین، حسین فرزند محمد عاملی؛ شیخ فضل اللہ خراسانی؛ شہاب الدین، عبداللہ فرزند مولا محمود شوشتری خراسانی «شہید ثالث»؛ ملا احمد ہندی تہتہنی.

قرن یازدہم ہجری، ہفت نفر بہ این شرح:

سید ضیاء الدین، قاضی نور اللہ شوشتری؛ امیر زین العابدین فرزند نورالدین حسینی کاشی؛ سید محمد مؤمن فرزند دوست محمد حسینی استرآبادی؛ مولا سلطان حسین فرزند مولا سلطان محمد واعظ خطیب استرآبادی؛ شیخ حسن فرزند ابراہیم گیلانی تنکابنی؛ ابوالفضل فرزند شیخ مبارک فرزند شیخ خضر ہندی؛ شیخ علی فرزند محمد فرزند حسین حرّ.

قرن دوازدہم ہجری، ۲۲ نفر بہ این شرح:

ابوالفتح، سید نصر اللہ فرزند حسین حسینی موسوی حایری «سید شہید»؛ شیخ الاسلام، سید میرزا مہدی نسابہ شیرازی؛ میرزا ابراہیم فرزند میرزا غیاث الدین، محمد اصفہانی خوزانی؛ امیرمحمد باقر اصفہانی ملاباشی «خاتون آبادی»؛ حاج محمد رضی قزوینی، فقیہ مجاہد؛ سید محمد فرزند سید محمد صالح فرزند امیر عبدالواسع اصفہانی؛ شیخ علی فرزند سودون فقیہ؛ علی اکبر طالقانی؛ سید میرزا ہاشم ہمدانی «احیا»؛ خطیب حاجی زکی فرزند ابراہیم کرمانشاہی؛ محمد علی فرزند محمد امین سکاکی شیرازی؛ آقا محمد مہدی فرزند مولا محمد ہادی مازندرانی؛ آقا حسین فرزند آقا ابراہیم خاتون آبادی مشہدی؛ شیخ محمد فرزند یوسف ضمیری نعیمی بلادی؛ مولا علی فرزند محمد حسین زنجانی؛ آقا محمدرضا فرزند صدرالدین شیرازی؛ میرزا محمد حسین فرزند میرزا عبدالکریم «پیر»؛ شیخ صادق بغدادی؛ میر محمد ہاشم شاہ «جہان شاہ کرمانی»؛ شیخ یوسف حصّری؛ سید ہبت اللہ فرزند ابوالبرکات فرزند سید صالح عاملی؛ سید احمد مقدس فرزند ہاشم غریفی.

قرن سیزدہم ہجری، ہفدہ نفر بہ این شرح:

سید محمد فرزند سید حسن آل شکر عاملی؛ شیخ زین فرزند شیخ خلیل فرزند موسی انصاری خزرچی عاملی؛ شیخ صالح فرزند محمد عسیلی؛ میرزا محمد مہدی فرزند میرزا ہدایت اللہ اصفہانی؛ مولا عبدالصّمد ہمدانی، شیخ حسین فرزند محمد فرزند احمد بحرانی؛ میرزا محمد فرزند عنایت احمد خان کشمیری دہلوی؛ سید

محمد علی فرزند سید صدرالدین فرزند صالح عاملی «آقا مجتهد»؛ سید علی فرزند سید محمدامین عاملی؛ محمدتقی فرزند محمدبرغانی قزوینی؛ سیدغلامرضا خراسانی بیرجندی؛ شیخ محمد حسین اعسم؛ مولارضا استرآبادی؛ سید العلما حاج سید حسین حسینی موسوی بهبهانی؛ شیخ ابراهیم فرزند شیخ نصرالله فرزند شیخ ابراهیم مخزومی عاملی؛ محمد علی فرزند محمد قندهاری؛ سید علی تقی فرزند سید محمد تقی بحرالعلوم.

قرن چهاردهم هجری، نوزده نفر به این شرح:

شیخ محمد تقی فرزند آقا باقر همدانی؛ شیخ علی فرزند شیخ عبدالله فرزند شیخ علی سرّی بحرانی؛ حاج میرزا ابراهیم فرزند حسین فرزند علی دنبلی خویی؛ شیخ جلیل تبریزی سنقری مشهدی؛ میرزا محمد باقر فرزند عبدالمحسن فرزند سراج الدین اصطهباناتی شیرازی؛ شیخ فضل‌الله نوری؛ شیخ علی فرزند شیخ عبدالله احسائی؛ شیخ حسین جوینی زنجانی؛ آقا میربحرالعلوم فرزند میرعبدالباقی شریف العلمای رشتی؛ شیخ علی فرزند مولا حسین فومنی رشتی؛ سید عبدالله بهبهانی؛ میرزا محمود امینی قزوینی؛ میرزا حسن فرزند سید اسماعیل سبزواری؛ سید محمد فرزند سید غفار خلخالی ارموی؛ شیخ محمود فرزند صالح بروجردی؛ شیخ حسن بیهودی؛ شیخ ابوتراب فرزند شیخ حسین بحرانی ماحوزی؛ شیخ عبدالغنی بادکوبی؛ حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه فرزند حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی.

با توجه به شرح اسامی، علامه امینی کتاب شریف شهداء الفضیلة را با شهدای شیعه در قرن چهارم هجری، با نام امام ابو محمد حسن فرزند علی اطروش، آغاز و به نام حاج میرزا عبدالکریم امام جمعه تبریزی، در قرن چهاردهم ختم نموده و آنچه از شهدای راه فضیلت در فاصله یازده قرن یافته، در این کتاب به اختصار و تفصیل، بیان کرده است.

کتاب شهداء الفضیلة، نخستین بار، در تهران، در ۱۳۵۵ قمری، به قطع وزیری و سپس در نجف و در لبنان، بارها، تجدید چاپ شده است.

پس از علامه امینی، ندیده و نشنیده‌ام کسی، به این موضوع پرداخته باشد؛ جز آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته که با این رساله، به استدراک شهداء الفضیلة، پرداخته؛ اما متأسفانه، ناتمام مانده است و تنها شامل بیست ترجمه از سده‌های هفتم تا نیمه اول سده چهاردهم قمری است. این تراجم از شهید حکیم احمد گیلانی آغاز و به میرزا معصوم فرزند میرزا صفی نایینی پایانی می‌یابد. امیدوارم که بتوانم بعدها، ذیلی بر شهداء الفضیلة و مستدرک آن، تهیه نمایم که شامل شهدای راه فضیلت از نیمه دوم سده چهاردهم تا اوایل نیمه اول سده پانزدهم قمری را، فراگیرد.

شیوه تحقیق

پیش از بیان روش و شیوه تحقیق این رساله، لازم است اشاره کنم که از این رساله، تنها یک نسخه موجود است که در اختیار وصی و فرزند ارشد مؤلف، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمود مرعشی نجفی می‌باشد و ایشان این رساله را، جهت تحقیق و تصحیح، در اختیار این جانب قرار دادند، تا آن را برای درج در فصلنامه تخصصی میراث شهاب، آماده نمایم. اینک بخش اول این رساله - که اکنون آماده چاپ شده است - را به روح پرفتوح فرهنگبان میراث اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته تقدیم می‌نمایم.

اما شیوه تحقیق، به اختصار عبارت است از:

۱. شماره گذاری تراجم، که آن را در میان قلاب قرار داده‌ام.
۲. ذکر عنوان مشهور تراجم، در میان قلاب.
۳. بیان سال تولد و شهادت مترجمان و یا در مواردی که سال تولد آنان به دست نیامده، فقط سال شهادت و یا سده‌ای که در آن به شهادت رسیده‌اند و آوردن آن در میان قلاب.
۴. استخراج شرح حال آنان از منابع و مأخذ دیگر و ذکر آنها در پاورقی.
۵. شرح تألیفات و آثار مترجمان و بیان اینکه این آثار اکنون موجود هستند یا خیر و در صورت موجود بودن، آیا به چاپ رسیده‌اند؟ و یا هنوز به صورت نسخه خطی در کتابخانه‌ها موجود هستند.
۶. در مواردی هم به اصلاح برخی مطالب پرداخته‌ایم که مؤلف بزرگوار، سهواً القلم داشته‌اند.
۷. در این رساله، برخی از تراجم، دوبار با اندکی اختلاف ذکر شده؛ که ما، ترجمه مفصل تر را ملاک قرار داده‌ایم.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کنم، شرح حال مؤلف محترم است که چون قرار است، این رساله‌های کوتاه و مختصر، بعدها در یک مجموعه گرد آیند، از ذکر آن سر باز زدم. و امیدوارم که پس از انتشار این رساله‌ها - که کم هم نیستند - هنگامی که آنها را جهت مجموعه، در یک جا، گردآوری می‌نمایند، شرح حال مفصلی از مؤلف بزرگوار، در آغاز مجموعه، آورده شود.

در پایان از برادر بزرگوارم حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حاج سید محمود مرعشی نجفی، تشکر می‌کنم که این رساله و چندین رساله دیگر را در اختیار اینجانب قرار داده‌اند، تا آنها را آماده چاپ نمایم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد والصلوة، هذا ما استدركت على كتاب شهداء الفضيلة، وقفت عليها في خلال المراجعة والمطالعة، قیدتها اجابة لمسئول الاحبة، فاقول ومنه استمدت واستعين وارجو من فضله تعالى أن یرمّ علی عبیده شهاب الدین الحسینی النجفی بحسن الخاتمة ان شاء الله تعالى.

[۱]

[الحکیم الجیلانی] ۱ [شہید ۱۲۵۱ق / ۱۸۳۵م]

الحکیم احمد الجیلانی، کان من الحکماء الربانیین والفلاسفة المتأهلین، ورعاً، عابداً، لیبياً، ادیباً، شاعراً، بارعاً، قتله المیرزا حسینعلی البهاء، رئیس البهائیة، بأشارة من منشی سفارة الروس بطهران واسم المنشی (کینیا ز دالغورکی) ۲ وقال المنشی فی کراریس له کتیبها فی سوانحه وخدماته لدولته ماملخصه: «...آئی وردت بلدة طهران و صرت منشياً فی سفارة الروس، فبُدی ان ارد محافل الایرانیین واقف علی سرائرهم، فاطهرت الاسلام و التزمت رجلاً من اهل العلم، اسمه الشیخ محمد من قرية اسک ۳ من قرئ مازندران و شرعت أقرأ علیه کتب النحو و الصرف و القرآن و الفقه و اصوله و کان الشیخ محمد من تلمذة الحکیم احمد الجیلانی، مدرس العلوم العقلیة بطهران، فتقربت بوسيلة الشیخ محمد الی الحکیم و کنت احضر مجلسه و کان رجلاً الهیاً، زاهداً، فیلسوفاً و کنت استفید منه العلوم و المعارف و کان مجلسه مرکزاً لاشراف طهران و وزرائها و کنت رقیباً علیهم سرراً، فظهر لی أن رجال دولة السلطان محمد شاه القاجاری، کلهم متمایلون الی دولتنا الروسية سؤی الصدر الاعظم المیرزا ابی القاسم القائم مقام الفراهانی، الوزير المعروف بالعقل و الکیاسة و الحکیم احمد الجیلانی، فعزمت علی افنائهما و اهلاکهما، فتقربت الی محمد شاه حتی صرت من اخصانه، فسعیت فی حق الرجلین و اثبت له انهما بصدد ازالة دولتك و سلطنتک! فقال السلطان: اما القائم مقام، فیسهل علینا اتلافه و اما الحکیم احمد فأنه رجل من العلماء و الحکماء؛ معتقد للعامه، فلا یمكن اتلافه. فقلت: و علی المهدة فی قتله و اکفیک فی ذلك. فهیئت سماً قتلاً و طلبت المیرزا حسینعلی و کان من محبّی دولتنا و سلمته اولاً مائة اشرفی من سکتة فتحعلی شاه و اعطيته السمّ و أمرته بقتل الحکیم، فعمل شربة من ماء الورد و القند و شربه الحکیم الشهید، فمات من حینه و کان ذلك یوم ۲۸ من صفر سنة ۱۲۵۱ و اما القائم مقام، فطلبه الشاه الی نگارستان و قتله یوم سلخ صفر سنة ۱۲۵۱، فاسترحت الدولة الروسية من هذین الرجلین، لأنهما کانا رجلین لم أرمثلهما فی اهتمامهما باستقلال دولتهما - دولة ایران - و لکنّی ندمت علی هذا التسبیب و الفعل الشنیع منّی، لأنّ الحکیم کان رجلاً الهیاً کرهیان دین المسیح و القائم مقام رجلاً صدوقاً امیناً علی دولته و وطنه و من الشقاء التسبیب فی قتل مثل هذین» الی آخر ما قال. ۴

و یرظهر من کلماته أنه خرج من طهران، الی العراق و ورد کربلا و تسمّی باسم الشیخ عیسی اللنکرانی ۵ و جعل یحضر درس السید

۱. حکیم احمد جیلانی، حکیم، فیلسوف، ادیب و شاعر. از تاریخ تولد و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست، جز اینکه کینیا ز دالغورکی، منشی سفارت روس، اطلاعات مختصری از زندگانی وی را به رشته تحریر در آورده و نوشته است که در منزل خود محفلی داشت و تدریس می کرد و از گفته های وی برمی آید که حکیم جیلانی، از عرفا بوده است و با میرزا ابوالقاسم فراهانی، ارتباط و صمیمیت فراوانی داشته است و میرزا ابوالقاسم، رفت و آمد بسیاری به منزل وی داشته و در مورد مسائل حکومتی با او مشورت می نموده و حکیم جیلانی، وی را راهنمایی می کرده است. این دو، مخالف ارتباط نزدیک ایران و روسیه و دخالت آن کشور در ایران بوده اند و عاقبت هم با سعایت کینیا ز دالغورکی که به حيله و تزویر و پذیرش ظاهری اسلام، به حکیم نزدیک شد و به منزل وی رفت و آمد می کرد و در حلقه های درسی او شرکت می نمود و از جانب دیگر به محمدشاه قاجار نزدیک گردید و از حکیم جیلانی و ابوالقاسم فراهانی، بدگویی کرد که آنان در صدد براندازی حکومت تو هستند و کینیا ز دالغورکی متعهد گردید که ترتیب کشتن حکیم جیلانی را بدهد و سپس زهری کشنده تهیه کرد و به وسیله نوکر حکیم جیلانی که حسینعلی نام داشت - بعدها به میرزا حسینعلی بهاء شهرت یافت - مسموم گردید و در ۲۸ صفر ۱۲۵۱، به شهادت رسید: (اعترافات دالغورکی، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۴۱ ش، ص ۵، ۷، ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۰).

۲. در منابع و مراجع تاریخ ایران، نام وی به اشکال گوناگونی آمده است؛ چنان که در سمت رسمی وی نیز، به اختلاف یاد کرده اند. برخی منابع او را وزیر مختار روس و به نام «دالغورکی» ثبت کرده اند. بعضی وی را پرنس دالغورکی یا دالغاروکی وزیر مختار روس، ژنرال مازور و ایلچی مخصوص یاد کرده اند؛ و بامداد، به سه شکل «دالغورکی»، «دالغورکی»، و «دالغورکی» از او یاد کرده و نوشته است که در ۱۲۴۵ قمری به جای گریبایدوف به ایران آمد؛ تاریخ منظم ناصری، ۱۵۹۷/۳، ۱۶۰۰، ۱۶۸۳؛ المآثر و الآثار (چهل سال تاریخ ایران)، ۴۱۸، ۳۳۳/۱؛ شرح حال رجال بامداد، ۲/۲۱۳، ۳۳۰، ۴۰۱، ۴۹۷.

محمد علی مهمید در کتاب خود درباره وی چنین نوشته است: «این نام معروف به "دالغورکوف" است و معلوم نیست به چه علتی در تمام منابع تاریخی مربوط به این دوره "دالغورکی" یا "دولگوروکی" ذکر شده است... حال آنکه آخرین نامی که از خاندان دالغورکی در دائرة المعارف شوروی برده شده، "واسیلی آندره" به ویج دالغوروکی" است که در همان تاریخ وقوع تصادم میان میرزا آقا خان نوری - صدر اعظم ناصرالدین شاه - با وزیر مختار روس... بوده است. در همین دائرة المعارف برای دالغوروکی، انواع سمتهای از جمله وزارت جنگ و مأموریتها مضبوط است؛ به جز سمت وزیر مختاری در ایران؛ پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، ص ۲۰۱، ۲۵۵، یادداشتها.

به هر حال کینیا ز دالغورکی ممکن است همین شخص باشد و ممکن است از همین خاندان باشد. طبق تصریحات خودش در اعترافات، وی تنها منشی سفارت روس بوده است؛ اعترافات دالغوروکی، ص ۵.

۳. در اصل: «لمراسک».

۴. اعترافات دالغوروکی، ص ۵-۲۰. از این اعترافات به خوبی عمق جنایات پشت پرده دولت وقت روسیه و شاهان قاجار در کشتار دولتمردان لایق، علما و بزرگان ایران آشکار می شود.

۵. کینیا ز دالغورکی، در یادداشتهای خویش نوشته است که: «ژانویه ۱۸۳۴، وارد تهران شدم، در ایران وبا و طاعون و قحط و غلا بود... عنوان من مترجمی سفارت



کاظم الرشیدی و أن هذا المنشي، هو المحرك للميرزا حسين علي واخيه يحيى صبح ازل بعد قتل علي محمد [الباب] و يظهر منه أنه كان قد تلبس بلباس اهل العلم وقال: «وردت النجف و رأيت فيه عدة من الطلبة و كانوا امثالي، اي المفتشين ولكن للدولة البريطانية! فلما وردت كانوا رقباء علي فلم اقدر على المكث بتلك البلدة مخافة منهم ان يظهر ما كمنته سنين و يحركوا الناس على قتلي»، الى آخر ما قال. و هذه الكرايس موجود في سفارة الروس، رأيت ترجمتها^۱ و يذكر في آخرها: «أني كنت في بادي الامر، متظاهراً للإسلام ولكني اخترته أخيراً، اذ لدين احسن و امتن و اتقن منه كامل لسعادة النشأتين»،^۲ انتهى.

و يظهر منه أن هذا المنشي الشقي بعد تظاهره بالاسلام، تزوج بنت اخ الشيخ [محمد] مسماة زيور خانم و كانت بديعة في الجمال و ولدت له ولداً سماه استاذة الشيخ محمد، «علي».

[۲]

[الميرزا ابوالقاسم المرعشي^۳]

[شهيد ۱۳۶ق/ ۱۷۲۳ أو ۱۷۲۴م]

و منهم السيد ميرزا ابوالقاسم ابن الميرزا داود ابن الميرزا عبدالله خان ابن الميرزا محمد شفيح المستوفي و المتولي على كافة صدقات ايران و اوقافها ابن الميرزا رحمة الله ابن الميرزا ابوالمحسن ابن الميرزا قوام الدين محمد ابن الميرزا عبدالقادر ابن الامير قوام الدين محمد ابن الامير تاج الدين الحسن (الحسين خل) ابن الامير مرتضى خان، سلطان بلاد طبرستان و ملكها ابن الملك الاعظم الميرسيد علي خان، سلطان بلاد طبرستان و ملكها ابن الملك الاعظم السيد كمال الدين احمد، ملك بلاد طبرستان و سلطانها ابن سيد الملوك و السلاطين الامير قوام الدين صادق، المشتهر بـ «ميربزرگ» الحسيني المرعشي، مؤسس السلطنة المرعشية في بلاد طبرستان و ماوالها و منه الى الامام سيد الساجدين عليه السلام [مذكور في مجالس المؤمنين و عالم آرا و فضائل السادات و غيرها.

كان الميرزا [ابو]القاسم المترجم عالماً، شاعراً، اديباً، بارعاً، ظهرت منه الشجاعة في فتنة الافغان الى أن قتله رجل منهم غيلة سنة ۱۱۳۶ [الهجرية] في خارج اصفهان و دفن بجنب قبر والده الميرزا داود و كان الميرزا داود متولياً على مشهد الرضا عليه السلام الى أن توفي في اصفهان سنة ۱۱۲۱ [الهجرية] و قبره بها و كان تصديه منصب التولية سنة ۱۰۹۲ [الهجرية]؛ و ام الميرزا داود الشريفة عزت بيگم، بنت جهان بانو بيگم، بنت عيسى خان قورچي باشي و امها زبيدة بيگم، بنت الشاه عباس الكبير؛ و زوجة الميرزا ابوالقاسم، صاحب الترجمة، بنت العلامة الميرزا ابراهيم الخليفة سلطان الحسيني المرعشي، انتهى.

→ در تهران بود... به همین جهت مرا مأمور تهران نمودند با دستورات محرمانه که سفیر هم از آنها بی اطلاع بود. برای تکمیل زبان فارسی به زبان عربی محتاج بودم... برای این کار، به وسیله منشی سفارتخانه، معلمی پیدا کردم که اصلاً مازندرانی و اهل قریه اسک از قرای لاریجان بود. نام معلم، شیخ محمد و از طلاب مدرسه پامنار و از شاگردان حکیم احمد گیلانی که مردی فاضل، صاحب عقیده و ایمان و عارف مسلک بود، روزی دو ساعت با اجازه سفارتخانه در منزل او که نزدیک سفارت بود، تحصیل می‌کردم و ماهی یک تومان ماهانه می‌دادم... وی سپس شرح مفصلی از جاسوسهای خود در ایران می‌دهد و پس از آن داستان رفتن خود به عراق را شرح می‌دهد و می‌نویسد که در آنجا در جلسات درس سید کاظم رشتی شرکت کردم و بعد باب دوستی با سید علی محمد شیرازی را باز کردم و او را تشویق به بابت نمودم و پس از قتل و هلاکت سید علی محمد باب، میرزا حسینعلی مازندرانی را تشویق به جانشینی باب نمودم: اعترافات دالگورکی، ص ۲۹-۳۸.

۱. خاطرات کینباز دالگورکی که در اصل شرح چگونگی جاسوسهای او برای روسیه بوده و اینکه به چه حيله و ترفندی تظاهر به اسلام کرده و وارد مجامع مذهبی و منازل علما و بزرگان تهران و عراق شده، در اصل به زبان روسی بوده که بعدها با عنوان: اعترافات دالگورکی، ترجمه و با مقدمه شیخ محمد خالصی، در تهران، در ۸۵ صفحه، منتشر و بارها تجدید چاپ شده است: فهرست کتابهای چاپی فارسی، مشار، ۴۱۲/۱.

۲. در باب اعترافات دالگورکی، دو عقیده ابراز شده است: بعضی عقیده دارند که این یادداشتها، حقیقت ندارد و کذب محض است که انگلیسیها ساخته و پرداخته و انتشار داده‌اند؛ تا روی دسایس و اقدامات خودشان، در مورد قتل میرزا ابوالقاسم قائم مقام، سرپوش بگذارند و گناه آن را تمام و کمال به گردن رقیب خودشان - دولت روسیه - بیندازند؛ اما گروهی نیز اعتقاد دارند که اگر انگلیسیها هم این خاطرات را منتشر کرده‌اند، حقیقی بوده و هر دو رقیب، یعنی روسیه و انگلیس، در آن زمان، اتفاق نظر داشته‌اند: قائم مقام در آینه زمان، شرح زندگانی سیاسی، خصوصی و ادبی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، تألیف بهرام فلسفی، تهران، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۲۷ به بعد.

۳. میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا محمد داود فرزند میرزا عبدالله فرزند میرزا محمد شفيح مستوفی حسینی مرعشی است که به ۳۱ واسطه، به امام سجاد عليه السلام متصل می‌شود. جد وی میرزا عبدالله از شاعران معروف سادات مرعشی است که تخلص وی «عشقی» بوده است. پدرش میرزا محمد داود نیز شاعر بوده و متخلص به «عشق» و مستوفی خاصه شاه سلطان حسین بوده و در ۱۰۶۵ قمری، دیده به جهان گشوده و کتابی به نام: خسته داود را به نظم کشیده است و در ۱۱۰۹ قمری، متولی باشی آستان قدس رضوی بوده است و در ۱۱۲۱ قمری، دیده از جهان فرو بسته است. مادر وی شهربانو بیگم دختر شاه سلیمان صفوی بوده و از زندگانی میرزا ابوالقاسم اطلاع زیادی در دست نیست، جز اینکه نوشته‌اند، در فتنه افغانها به شهادت رسیده و از او فرزندی به نام میرزا سید احمد باقی مانده که در سال ۱۱۳۶ قمری، فرمانی مجعول به نام و مهر شاه طهماسب درست کرد و آن را به شیراز برد و ادعای فرمانروایی نمود و پس از زد و خورد های فراوان، در ربیع الاول ۱۱۴۰، با عنوان سید احمد شاه جلوس نمود؛ اما طولی نکشید که اسیر سپاهیان اشرف افغان شد و به اصفهان انتقال یافت و در آنجا دیده از جهان فرو بست. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، شرحی از جنگها و دلاوریهای میرزا ابوالقاسم در زمان هجوم افغانها به اصفهان آورده و نوشته است که وی در این فتنه به دست یکی از آنان به شهادت رسید: مجمع التواریخ، ص ۶۰-۶۲؛ مکرم الآثار، ۱۶۲/۱؛ مطلع الشمس، ۳۳۷/۲؛ تذکره القبول و دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۱۸.

[۳]

[فتح الله بن عبدالله الخوئی^۱] [شهید ۱۸۶ ق/ ۱۷۷۲م]

و منهم المولا فتح الله ابن المولا عبدالله.

قال الميرزا حسن الزنوزي في كتابه بحر العلوم: ان هذا المولى كان من علماء بلدة خوي، استشهد في طريق الحج سنة ۱۱۸۶ [الهجرية] و يظهر من الكتاب، جلالة قدر هذا المولى و أنه كان من اعيان عصره.

[۴]

[الحسيني الزنوزي^۲] [شهید ۱۱۳۷ ق/ ۱۷۲۴-۱۷۲۵م]

و منهم السيد [حسن بن زين العابدين] جد الميرزا حسن الزنوزي المذكور، قال: أنه استشهد بيد الاروام العثمانيين حين احتلالهم بلاد آذربايجان سنة ۱۱۳۷ [الهجرية].

قال في بحر العلوم: أنه قتل بيد تلك الجماعة الياغية والد والدي و اسر عياله و اطفاله و نجى من اهل البيت و الذي السيد عبدالرسول و كان عمره يومئذ ثلاث سنوات و ذلك لأنه اخذه خاله معه و سافر به قبل وقوع الواقعة.

[۵]

[بهاء الدين الاستيري^۳] [شهید ۱۱۲۸ ق/ ۱۷۱۵م]

و منهم الشيخ بهاء الدين الاستيري.

قال السيد الجليل المورخ النسابة السيد محمد خليل ميرزا بن

۱. مولا فتح الله فرزند عبدالله خوئی، عالم فاضل و فقیه ماهر که در خوی دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را در همانجا فراگرفت، سپس برای ادامه تحصیل رهسپار اصفهان گردید و در آنجا نزد عالمان و شیوخ آن دیار، دانش آموخت و به درجات عالی علمی نایل شد، پس از آن به زادگاه خویش بازگشت و به وعظ، ارشاد و تدریس پرداخت. هنگامی که به قصد انجام مراسم حج به حجاز سفر کرد، در راه مدینه به مکه، به دست دزدان، به درجه رفیع شهادت نایل گردید. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست؛ اما تاریخ شهادت او، ۱۱۸۶ قمری بوده است؛ بحر العلوم زنوزی، ص ۵۷ (نسخه عکسی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی^{علیه السلام} از روی نسخه شماره «۲۳۳۶» مجلس شورای اسلامی).

۲. سید حسن فرزند زین العابدین فرزند زین الدین فرزند صدرالدین فرزند لطیف فرزند تاج الدین، حسن فرزند علی فرزند فخرالدین فرزند شرف الدین فرزند شمس الدین فرزند محمد فرزند شجاع الدین، محمود فرزند سلیمان فرزند عقیل فرزند احمد فرزند حسن فرزند حسین فرزند جعفر فرزند علی فرزند امام زین العابدین^{علیه السلام}، حسینی زنوزی، عالم فاضل.

از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست؛ اما در زنوز دیده به جهان گشود و در همانجا علوم و فنون متداول را آموخت؛ اما نامی از اساتید و شیوخ او در اختیار نیست و همچنین اطلاعات دقیقی از زندگانی وی نداریم، جز اینکه نوشته اند او در خوی می زیسته، تا اینکه در فتنه افغانها و اشغال اصفهان به وسیله اشرف افغان، سپاهیان عثمانی نیز، خطه آذربایجان را به فرماندهی عبدالرحمان پاشا فرزند عبدالله کوپراوغلی، مورد تاخت و تاز قرار دادند و به قتل عام مردم و غارت و چپاول شهرهای آذربایجان پرداختند و از جمله به شهر زنوز نیز، حمله کرده و مردم شهر را قتل عام نمودند و در آن گیر و دار، حسن فرزند

زین العابدین حسینی زنوزی نیز، به دست آنان به شهادت رسید و زن و فرزندش به یک روایت اسیر سپاهیان عثمانی شدند. عبدالرسول فرزند وی در آن زمان دو یا سه سال بیشتر نداشت و دایی او با رنج بسیار زیاد خواهرزاده و خواهر خود را از قید اسارت رهایی داد؛ اما براساس یک روایت دیگر، نواده وی میرزا محمد حسن زنوزی خوئی در کتاب بحر العلوم خود نوشته است: «در آن زمان که جدم شهید شد، پدرم سه سال داشت و پیش از واقعه قتل عام، دایی وی، او را همراه خود برده بود و تنها هم بود که از آن واقعه نجات یافت».

به هر حال حسن فرزند زین العابدین، در آن حادثه که در سال ۱۱۳۷ قمری، اتفاق افتاد، به درجه شهادت نایل شد و مردم زنوز با اینکه بیشترشان به دست سپاهیان عثمانی، کشته شده بودند، آنان که باقی مانده بودند، هیچگاه تسلیم تجاوز نشدند و به علت وطن پرستی، از دشمن اطاعت نکردند و بعدها به همراه نادرشاه، سپاهیان عثمانی را مغلوب کرده و از شهر خود و خطه آذربایجان بیرون کردند؛ ریاض الجنه زنوزی، روضه چهارم، ص ۵۹۷ و روضه چهارم، قسم دوم، ص ۸۸۳-۸۸۹؛ مقدمه ریاض الجنه چاپی، ۱/ ۲۲-۲۳؛ بحر العلوم زنوزی، ص ۵۷ (نسخه عکسی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی^{علیه السلام}؛ که از روی نسخه شماره «۲۳۳۶» مجلس شورای اسلامی تهیه شده است)؛ طبقات اعلام الشيعة (قرن الثالث عشر)، ۱/ ۳۳۱، مجله پیام نو، ۱۶/ (۶)۷.

۳. شیخ بهاء الدین استیری، عالم فاضل شجاع. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست؛ اما در «استیر»، قریه ای در پانزده کیلومتری سبزوار و یکی از روستاهای استرآباد، دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را در همانجا آموخت، سپس به مشهد مقدس رفت و در آنجا سکونت نمود. هنگامی که شیرغازی خان ازبک به خراسان حمله کرد و در آنجا کشتار به راه انداخت و عده فراوانی از مردم خراسان را اسیر کرد، شیخ بهاء الدین استیری که در آن زمان از بزرگان علمای خراسان بود، از غایت درد دین داری همراه با میر محمد مهدی مشهدی خراسانی، برای شکایت و تظلم و گزارش جنایات ازبکان به اصفهان رفت و نزد امرا و بزرگان که با دربار صفوی ارتباط داشتند، صحبت کرد و از نهایت دل سوختگی، چون مردی حراف و زبان آور بود، بعضی از سخنان و وحشت انگیز عبرت افزا به پادشاه، امیران، عالمان و شیعیان اصفهان بر زبان آورد و آنان را تشویق به جهاد نمود؛ اما از این سخنان سودی نبرد و هیچ کس به او جواب مساعد نداد؛ بلکه برعکس گروهی از علما، از سخنان سخت و حق وی مکدر شدند و او را متهم به تصوف و الحاد کردند و حکم به اخراجش از اصفهان دادند و با نهایت بی حرمتی از آنجا بیرون کردند؛ چون به خراسان بازگشت، به هر جا و مکان که می رسید، پس از ادای نماز جماعت، مردم را ارشاد می نمود و می گفت: در این زمان که پادشاه، امرا، علما و مردم دست از دفاع و جهاد برداشته اند و آنان را به کام دشمن حواله داده اند، ضرورتی ندارد که به انتظار کمک آنان بنشینیم؛ پس بر هر کس واجب است که برای حفظ عرض، ناموس، مال و جان خود، به موجب حکم خدا و رسول، به دفع شر دشمن بپردازد؛ مردم از روی غیرت و حمیت دینی، به قصد جهاد، جمعیت بزرگی نزدیک به چهار هزار نفر، مجتمع شدند. در این زمان، صفی قلی خان یکی از امیران دربار صفوی، با سپاهیان خویش، وارد خراسان شد و چون شنید که چهار هزار نفر گرد شیخ فراهم آمده اند، خیال کرد که به قصد حمله به او جمع شده اند؛ از این رو، شیخ بهاء الدین استیری را به نزد خود فراخواند و شیخ هم بدون اینکه احتمال خیالی سویی از جانب صفی قلی خان بدهد، به نزد وی رفت و صفی قلی خان بدون اینکه از شیخ علت اجتماع را بپرسد و تحقیق کند؛ به محض ورود او، دستور داد وی را دستگیر ساختند و به ضرب میخ کوب، سر شیخ را شکستند و خورد ساختند و شیخ را به شهادت رساندند و گویا همین امر و چند مورد جنایت دیگر او باعث شد تا عاقبت در جنگ با افغانها، به بدترین وجه کشته شود؛ مجمع التواریخ، ص ۲۴-۲۶.

سلطان مراد میرزا ابن التواب المیرزا داود الحسینی المرعشی فی کتابه مجمع التواریخ: «أن هذا الشيخ الجليل كان من علماء خراسان وزهادها وأسلافه مشايخ الطريقة، لما رأى شيرخان الازبكي، مشهد الرضا عليه‌السلام واستيلائه على خراسان وقتلة المؤمنين وهتكة الاعراض، جاء الى اصفهان شاكياً الى السلطان الصفوي، فلم يؤثر لقلبة الامراء على رأيه، فخرج من اصفهان وجعل يدعو اهالي بلاد خراسان الى دفاع الازبكي، فاجتمع عليه عدّة ولما ورد صفي قلي خان من امراء الصفوية الى خراسان، التبس الامر عليه وزعم أن الشيخ يريد الخروج على الصفوية فأخذ الشيخ وقتله على اشد ما يكون وذلك بأن دق المسمار على رأسه الشريف وكان ذلك في سنة (١١٢٨) ثمان وعشرين بعد المائة والالف [من الهجرة النبوية] انتهى ما نقلنا عنه ملخصاً و مترجماً الى العربية؛ و «استير» من قرى استرآباد.

[٦]

[عبدالله الحكيم التبريزي^١]

[قرن العاشر أو الحادي عشر الهجري / قرن السادس عشر أو السابع

عشر الميلادي]

و منهم الحكيم عبدالله العلامة المتطبّب المؤرخ الشهيد، قتله الجيوش العثماني، حين ورودها ببلدة تبريز و يقول لولده «آل حكيم اوف» و اوف لفظة روسية بمعنى ابن؛ ولهذا الشهيد تأليف، منها: مجموعة في التواریخ، و قدأتمه احد انجاله و احفاده و هو الميرزا جعفر الحكيم اوف، رأيتها بخطهما عند ورودي ببلدة تبريز.

[٧]

[شاه محمد الدار بجردی الفارسی^٢]

[قرن الحادي عشر أو الثاني عشر الهجري / قرن السابع عشر أو

الثامن عشر الميلادي]

و منهم المولى شاه محمد الدار بجردی الفارسی، نزيل الهند، الشاعر،

١. حكيم عبدالله تبریزی، طبیب و مورخ. تاریخ تولد و وفات وی دانسته نیست و از زندگانی او نیز، اطلاعی نداریم، جز اینکه نوشته‌اند، وی در تهاجم عثمانیها به تبریز، به شهادت رسیده است؛ اما به درستی روشن نیست که در کدامیک از حملات و تجاوزات سپاهیان عثمانی به تبریز، شهید شده است؛ زیرا عثمانیها از نیمه دوم سده دهم هجری - در زمان شاه طهماسب اول - تا نیمه اول سده یازدهم هجری، چندین بار، به ایران حمله کرده‌اند. آقازیرگ تهرانی، به نقل از آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله‌علیه، ضمن معرفی کتاب الجعفریة، در تاریخ حوادث تبریز از آغاز مشروطیت در ایران، تألیف جعفر حکیم اوف - نواده عبدالله حکیم - از او نام برده است: الذریعة، ١٠٩/٥.

٢. محمد فرزند محمد داربجردی یا دارابی فارسی یا اصطهباناتی «شاه» یا «عارف»، ادیب و شاعر. تاریخ تولد وی دانسته نیست و تاریخ وفاتش را نیز، به درستی نمی‌دانیم؛ همچنین در منابع، از دو نفر شاه محمد دارابی نام برده‌اند که به

احتمال زیاد این دو یک نفر هستند و نوشته‌اند که او در داراب یا دارابجرد، دیده به جهان گشود و مقدمات علوم را در زادگاه خویش آموخت، سپس برای ادامه تحصیل، به شیراز رفت و پس از چندی عازم هندوستان گردید و سال‌ها در آنجا ماندگار شد و به تألیف تذکرةای پرداخت. در آن روزگار که در هندوستان بود، برای همسایگان خود در ایران و مردم محروم و فقیر، مبالغی می‌فرستاد و به آنان کمک می‌نمود. نصرآبادی در شرح حال وی نوشته است: «ملاشاه محمد از ولایت داراب است... مدتی در هند بود؛ در این سال (١٠٨٣ ق) تشریف آوردند؛ تذکرة شعرا می‌نویسد، امید که موفق باشد». از این تاریخ به بعد، اطلاع دقیقی از او در دسترس نیست و به احتمال زیاد، پس از این تاریخ به هند رفته باشد و در آنجا به دست اهل سنت، در فاصله سال‌های ١٠٨٣ - ١١٣٠ ق، به شهادت رسیده باشد.

آثار و تألیفات وی به این شرح است:

الف. لطایف الخیال، تذکرةای عمومی که به ترتیب نام شهرها مرتب شده و دو جلد است و در این دو جلد، او به شرح حال شاعران قدیم و جدید - از خواجه حافظ شیرازی تا میرحسین قدسی کربلایی - پرداخته است. جلد اول از خواجه حافظ شیرازی تا ترجمه خود مؤلف، به قلم اسماعیل شجاعی شیرازی؛ و جلد دوم از شیخ صفی اردبیلی تا میر حسین قدسی کربلایی را شامل است که در مجموع ٢٥٧ شاعر را دربردارد. این تذکرة را وی وقتی مقیم هندوستان بود، در فاصله سال‌های ١٠٧٤ - ١٠٧٨ قمری تألیف کرده است. نسخه‌ای از این کتاب، به شماره «٤٢٢٥»، در دو جلد، در کتابخانه ملک، در تهران؛ و نسخه‌ای از جلد اول در دانشگاه لاهور موجود است.

ب. لسان الغیب یا لطیفة غیبی فی احوال حافظ شیرازی که در فاصله سال‌های ١٠٣٨ - ١٠٤٣ قمری نگاشته است. این کتاب، در ١٣٠٤ قمری، در تهران؛ و ١٣١٩ قمری در شیراز، چاپ شده است.
ج. معراج الکمال، رساله‌ای در اخلاق.
د. دیوان اشعار.

اگر این سخن که شاه‌محمد دارابی اصطهباناتی، همان شاه محمد داربجردی باشد و همچنین این نظریه که وی ١٣٠ سال عمر کرده نیز، صحیح باشد و در ١١٣٠ قمری، به شهادت رسیده باشد، او در سال هزار، دیده به جهان گشوده است. در برخی از اقوال آمده است که وی با شاه عباس ثانی معاصر بوده است که صحیح نیست و او با شاه عباس سوم، هم عصر بوده و قطب الدین محمد تبریزی، از شاگردان اوست. قطب الدین، در کتاب فضل الخطاب خویش، وی را ستوده است: ریاض العلماء، ٢٧٤/٥ - ٢٧٥؛ صفح ابراهیم، حرف شین؛ تذکرة حوزین لاهیجی، ص ١١١ - ١١٣ و ٢٤٥؛ شمع انجمن، ص ٣٢١ - ٣٢٢؛ ریاض العارفین آفتاب، ص ٣؛ ریاض الشعراء، والہ داغستانی، ذیل «عارف شیرازی»؛ بزرگان نامی پارس، ٧٣٥/٢ - ٧٣٧؛ تذکرة نصرآبادی، ص ١٨٦؛ صبح گلشن، ص ٢٢٠؛ قاموس الاعلام، ٢٨٣٨/٤؛ اعیان الشیعة، ٢٧٣/٩؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الثانی عشر)، ص ٣٣١ - ٣٣٢؛ الذریعة، ٣٨/٤، ١١١، ١٣١ و ٤٩٧/٢/٩ و ٩٩٦/٣/٩ - ٩٩٧ و ٣١٧/١٨ - ٣٢٠ و ٣٢٠/٢٤؛ نجوم السماء، ص ١٧٢ - ١٧٥؛ فوائد الرضویة، ص ٦٢٠؛ تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون (از سعدی تا جامی)، ص ٣٣٥؛ تاریخ ادبیات در ایران صفا، ١٧٩١/٣/٥ - ١٧٩٣؛ منتخب الاشعار مبتلا، ص ٧٨؛ فرهنگ سخنوران، ٤٩١/٢ و ٦٠٥؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی مشار، ٧١٩/٥ - ٧٢٠؛ فهرست کتاب‌های چاپی فارسی مشار، ٤٣٨٠/٤؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی، ٨٧/٢ - ١٠٥؛ دانشمندان و سخن سرایان فارسی، ٧٣٥/٢ - ٧٣٧؛ کاروان هند، ٨٥٠/٢ - ٨٥٤؛ فهرست دانشکدة الهیات تهران، شماره «٣٢»؛ فهرست دانشکدة ادبیات تهران، شماره «٣٥٨» (حکمت)؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد دوم، شماره «٤٣٩٠»؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره «١١١٢»؛ ریحانة الادب، ١٧٤/٣؛ مرآت الاحوال جهان نما، ١/٤٦٠.

فرزند سید حسن فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین می‌رسد و با امامزاده احمد، از تبار حضرت امام محمدباقر علیه السلام است. سید جعفر نیز، مانند پدر خود شجاع و دلیر و عالم بوده و بر سنگ قبر وی نوشته است که او صاحب شمشیر و قلم بوده و او نیز، شهید شده است و از مقاماتی شامخ و القابی عالی برخوردار بوده است. تاریخ سنگ قبر سید جعفر ۷۲۵ قمری است؛ ولی معلوم نیست که این سنگ در همان زمان شهادت، بر قبر وی نهاده‌اند و یا بعدها در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان و امیر حسین چوپان که اصفهان، در حوزه امارت آنان قرار داشته و آنان نظر به شیعه بودند، این سنگ را بر قبر او نصب و بنای مرتفعی بر فراز آن ساخته‌اند.

به هر حال بقعه برج ماندی که بر فراز جعفریه است، از ساختمانهای دوران مغولان است و در آغاز، این بقعه دارای صحنی وسیع بوده؛ ولی به تدریج اراضی آن را مجاوران و همسایگان امامزاده، تصاحب کرده و تبدیل به خانه نموده‌اند. تاریخ منقوش بر گنبد جعفریه، به دنبال آیات قرآن و آیه‌الکرسى می‌باشد که مطابق دوره حکومت آل مظفر است؛ اما با توجه به نزدیکی نسب او به امام باقر علیه السلام، تاریخ فوق مربوط به بنای ساختمان است، نه تاریخ شهادت جعفر. بنابراین شهادت جعفر و پدرش سید مرتضی باید مدتها پیش از آن باشد.

بر اساس نوشته فقیه ایمانی، نوشته عربی کتیبه سنگ قبر، نسب جعفر به این شرح است: جعفر فرزند حسن فرزند حسین فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین. با توجه به نوشته صاحب عمده الطالب که نسل امام باقر علیه السلام، تنها از امام جعفر صادق علیه السلام باقی مانده است، نمی‌توان محمد فرزند علی فرزند حسین، در پایان نسب را، امام باقر علیه السلام دانست. اضافه بر این، بر مبنای نوشته جابری و آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام، جعفر فرزند مرتضی و او فرزند عمادالدین حسین فرزند حسن است و این اختلاف، نشانگر آن است که سید مرتضی و جعفر فرزند وی فاصله‌شان با امام باقر علیه السلام بیش از این است؛ تاریخ اصفهان جابری، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ تاریخ تشیع اصفهان از دهه سوم قرن اول تا پایان قرن دهم، فقیه ایمانی، ص ۳۸۸-۳۹۰ و نک: تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ید (مقدمه).

۳. میر سید علی شهید، عالم فاضل و از بزرگان روزگار خود. تاریخ تولد وی دانسته نیست و از زندگانی او نیز، اطلاعی نداریم، جز اینکه نوشته‌اند وی به فتوای قاضیان حنفی، به شهادت رسید و در محله «چناردال بطنی» که به «دار البطح» نیز شهرت دارد، به خاک سپرده شد و قبر او در گوشه‌ای از دارالبطح، دارای سنگ سماقی یکپارچه است و بر روی آن سنگ، عبارت: «میر سید علی شهید» منقور است و تاریخ آن ۸۵۸ و به قول جابری ۸۵۹ قمری حک شده است. بنا به نوشته جابری، در زمان تسلط پیردق - پسر امیر جهانشاه ترکان قراقویونلو - بر عراق و فارس، میر سید علی نامی، جز و امیران سپاه وی بوده که شاید میر سید علی شهید، همان شخص باشد؛ تاریخ اصفهان جابری، ص ۱۱۹؛ تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، ص ۳۱۴؛ رجال اصفهان یا تذکره القبور، ص ۱۹۴.

۴. محب علی فرزند صدرالدین محمد تبریزی شهید، عالم فاضل. از تاریخ تولد و زندگانی وی اطلاعی در دست نیست؛ جز اینکه نوشته‌اند، شرحی بر کتاب الاثنی عشریة الصلواتیة شیخ بهایی نوشته است. آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی؛ این نسخه را دیده و اظهار داشته که بر روی این نسخه مشاهده کرده که مؤلف، توصیف به شهید شده است. بر اساس تاریخ فراغت این شرح، او تا سال تألیف آن یعنی ۱۱۱۳ قمری زنده بوده است. گویا نوشته سید محسن امین که سال فراغت از این شرح را ۱۰۱۳ قمری نوشته، اشتباه است.

پدر وی صدرالدین محمد تبریزی فرزند مجدالدین فرزند اسماعیل فرزند میرعلی اکبر فرزند میر عبدالوهاب طباطبائی است که حاشیه‌ای بر خلاصه الحساب شیخ بهایی نوشته است و فرزند او محمد فرزند محب علی نیز همنام پدرش می‌باشد که فقیه و عالم بوده است؛ اعیان الشیعة، ۴۵/۹؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الحادی عشر)، ص ۲۹۳؛ تاریخ اولاد الاطهار، ص ۸۸، چاپ ۱۳۰۴ قمری.

المختلص فی شعره «شاه» و كان من اعظم عصره فی العلم والادب وله: تذکره الشعراء، فی تراجم عدة من معاصریه، فراجع: تذکره صبح گلشن.^۱

[۸]

[السید مرتضی العلوی^۲]

[قرن السابع والثامن الهجري / الثالث عشر والرابع عشر الميلادي] ومنهم السید مرتضی ابن عمادالدین الحسین بن الحسن بن محمد بن علی بن الحسین العلوی. هكذا رأیت نسبه علی لوح قبره فی المقبرة المشهورة بالجعفریة الواقعة باصفهان فی اواسط البلد.

كان هذا السید الجلیل من العلماء فی اواخر المائة السابعة واولئ [المائة] الثامنة ووصفه فی لوح قبره بالشهادة و یظهر ان له كتباً فی الامامة والرد علی العامة.

[۹]

[المیر علی الشهید^۳] [الشهید فی ۸۵۸ق / ۱۴۵۴م]

ومنهم المیر علی الشهید.

كان من العلماء فی المائة التاسعة، قتل فی الثامن من شوال سنة ۸۵۸، بأمر قضاة الحنفیة وقبره فی مقبرة صغيرة واقعة فی احدی محلات اصفهان، یقال لها محلة (چنار دال بطنی) ای چنار دارالبطح، لانه كان یباع البطح بها والمقبرة متصلة بقبر نظام الملك ورأیت قبره و علی لوحه شیء من ترجمته.

[۱۰]

[محب علی التبریزی^۴] [الشهید حدود ۱۱۱۳ق / ۱۷۰۱م]

ومنهم المولی محب علی بن صدرالدین محمد التبریزی، الشهید المسموم.

۱. برخی از اشعار او در تذکره‌ها آمده است که به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

جهد کن و در راه خدا پا بردار	زاد ره آخرت ز دنیا بردار
بادست تهی مرو به درگاه کریم	آب از ساحل برای دریا بردار

* * *

عمرها چون باد بگذشت و نشان معلوم نیست
از سبک سیری، پی این کاروان معلوم نیست
صاف دل غمگین نمی‌گردد ز حرف جان خراش
جای زخم تیغ در آب روان معلوم نیست

۲. سید مرتضی فرزند عمادالدین حسین فرزند حسن فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین علوی، عالم و مؤلف. تاریخ تولد و شهادت وی دانسته نیست؛ اما نوشته‌اند که در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم قمری، می‌زیسته و بر اساس سنگ نوشته‌ای که بر مزار او نصب شده، فردی شجاع و دلیر بوده و شهید شده است. مقبره وی در مقابل مقبره جعفریه واقع در حاشیه غربی خیابان هانف کنونی و روبه‌روی کوچه امامزاده اسماعیل قرار گرفته و صندوقی بر مزار او قرار دارد. بر مبنای نوشته جابری، سید مرتضی پدر سید جعفر مدفون در جعفریه است و نسبش به سید حسین

له شرح علی الاثنی عشریة الصلواتیة لشیخنا البهائی، فرغ منه سنة ۱۱۱۳ [الهجری] و رأیت علی ظهر النسخة توصیفه بالشهادة بالسّم، بخط ابنه المولی محمد الفقیه.

[۱۱]

[الامیر طاهرالدین الشهید البمی^۱]

[القرن التاسع الهجری / الخامس عشر المیلادی]

و منهم الامیر طاهرالدین السید محمد الشهید البمی.

كان فقیهاً محدثاً و قبره فی بلدة بم من بلاد کرمان مزار و هو جدالعلامة السید شاه عبدالعلی المدفون فی بلدة یزد. فراجع تذکرة هفت اقلیم لامین احمد الرازی و کتاب مزارات العلویین، من تألیفنا النفیسة الشریفة.

[۱۲]

[المیرزا محسن الحسینی صدراالعلماء^۲]

[۱۲۸۸-۱۳۳۵ق / ۱۸۷۱-۱۹۱۷م]

و منهم المیرزا محسن الحسینی الافطسی، الشهید فی سنة ۱۳۳۵ [الهجری] و قبره فی دار السیادة بمشهد الرضا علیه السلام و كان من زعماء طهران، مرجع فی القضايا و فصل الخصومات و عون الضعفاء و المساکین و هو من آل امام الجمعة بطهران، حشره الله مع اجداده الطاهریین.

[۱۳]

[المیرزا جعفر الحسینی صدراالعلماء^۳]

[شهید ۱۳۳۵ق / ۱۹۱۷م]

و منهم المیرزا جعفر صدراالعلماء الحسینی الافطسی الشهید فی سنة ۱۳۳۵ [الهجری] و قبره فی دار السیادة بمشهد الرضا علیه السلام و كان من زعماء طهران، مرجع فی القضايا و فصل الخصومات و عون الضعفاء و المساکین و هو من آل امام الجمعة بطهران، حشره الله مع اجداده الطاهریین.^۴

مزارات العلویین، تألیف آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله، نسخه مسوده: هفت اقلیم، ۱/۴۹ (۱/۱۵۴)؛ گنجینه دانشمندان، ۳/۲۲۰.

۲. میرزا محسن فرزند باقر صدرالعلمای حسینی افطسی، عالم مجاهد شهید و از رهبران مشروطیت ایران. وی برادر زاده سید مرتضی صدرالعلماء و میرزا ابوالقاسم، امام جمعه تهران و داماد آیت‌الله سید عبدالله بهبهانی - یکی از دو رهبر بزرگ مشروطیت - بود. میرزا محسن در دوره مشروطیت، از مشاهیر تهران به شمار می‌رفت و ریاست حوزه علمیه و علمای تهران را برعهده داشت. در امور ملی و کارهای دولتی و میان مشروطه خواهان، عامه مردم و طلاب، نفوذ و دخالت تمام داشت. در دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ق)، از طرف طلاب تهران، به عنوان وکیل مجلس انتخاب گردید و پس از شهادت سیدعبدالله بهبهانی، تا حدودی جانشین وی شد و در ۱۳۳۵ قمری، از طرف کمیته مجازات (که مؤسسان آن اسدالله خان ابوالفتح‌زاده فرزند ابوالفتح خان میربچ که از تبار مهاجرین و از طایفه شیرلوی قفقاز بود و ابراهیم خان منشی‌زاده که او نیز سابق سرهنگ قزاقخانه و از مهاجرین بود)، محکوم به مرگ شده و به دست احسان‌الله خان و حسین‌الله ترور گردید و به شهادت رسید: تاریخ مشروطه ایران، ۱/۲۸۵، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۵۷، ۴۵۹؛ تاریخ منظم ناصری، ۱/۲۰۹۵؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ۲/۱۲۲؛ به بعد؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ۱/۱۱۳، ۲۴۱، ۳/۲۰۰؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ۱/۳۴۹؛ مشروطه‌سازان، ص ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۳۵؛ روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران، ۲۲، ۲۵، ۱۱۷، ۱۶۱؛ ایندولوزی نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۲۰؛ ایران و جهان از مشروطیت تا پایان قاجاریه، ص ۹۵، ۱۱۸، ۴۵۰؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، ص ۶۸، ۱۱۵، ۱۷۷؛ رهبران مشروطه (دوره اول) ابراهیم صفایی، ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۴۳۳، ۵۰۷؛ اسرار تاریخی کمیته مجازات، ص ۸۱، ۱۱۴؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران ملک‌زاده، ۱/۱۲۵ و ۲/۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۰ و مجلدات دیگر.

۳. میرزا سید جعفر فرزند سید محمداقر حسینی، صدرالعلماء، عالم مجاهد شهید و از مشروطه خواهان و برادرزاده سید مرتضی صدرالعلماء و میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران که از تبار سادات خاتون‌آبادی اصفهانی است. وی پس از شهادت سید عبدالله بهبهانی و در اواخر عمر خود، به تهران آمد و در اثر نفوذ زیاد برادرش در تهران و به دلیل مشروطه‌خواهی و همراهی کردن با مشروطه‌خواهان، در نزد عامه، مقام رفیعی پیدا کرد. گرچه سوادش مانند علمای طراز اول تهران نبود؛ اما چون مردی خوش قلب، نیک‌نفس و مهربان بود، در میان عامه محبوبیت یافت و در ۱۳۳۵ قمری، گویا همراه برادرش سید محسن، شهید شد و جنازه او و برادرش سید محسن، پس از تشییع در مشهد مقدس، به خاک سپرده شد؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ۱/۱۲۳، ۲۴۱ و منابع دوره مشروطیت ایران.

۴. شرح حال میرزا محسن و میرزا جعفر صدرالعلماء را، آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رحمته‌الله، در یکجا و به همراه هم، آورده که به این شرح است: «و منهم المیرزا محسن و المیرزا جعفر صدرالعلماء الحسینیین (الحسینیان) الافطسیان الشهیدین فی سنة ۱۳۳۵ و قبرهما فی دار السیادة بمشهد الرضا علیه السلام و كانا من زعماء طهران، مرجعین فی القضايا و فصل الخصومات و عون الضعفاء و المساکین و هما من آل امام الجمعة بطهران، حشرهما الله مع اجدادهما الطاهریین».

ما برای آسانی بیشتر مطالب، این دو را از یکدیگر جدا کردیم و هر یک از آنها را به صورت مستقل و جدای از هم آوردیم. در مورد میرزا سید جعفر صدرالعلماء، در منابع اشاره‌ای به شهادت وی نکرده‌اند؛ اما نوشته‌اند که در همان سال شهادت برادرش میرزا محسن، او نیز دیده از جهان فرو بسته است و هر دو برادر، در آستان قدس رضوی و در دارالسیاده، به خاک سپرده شده‌اند.

۱. امیر طاهرالدین سیدمحمد شهید بمی. تاریخ تولد و وفات وی دانسته نیست و از زندگانی او نیز، اطلاعی نداریم؛ اما همین قدر نوشته‌اند که وی جدّ شاه غیاث‌الدین، عبدالعلی بمی است که در یزد مدفون است. شاه غیاث‌الدین فردی سلیم‌النفس و با اخلاص بوده و با همگان ارتباط و رفت و آمد داشته و خاص و عام حلقه ارادتش را برگردن داشتند. او شاعر بوده و تاریخ وفات شاه طهماسب را که ۹۸۴ قمری است گفته است. از این تاریخ معلوم می‌شود که غیاث‌الدین تا این تاریخ زنده بوده و به احتمال زیاد جدّ وی از اعلام قرن نهم هجری است که در بم شهید شده و در همانجا بقعه و بارگاهش مزار عموم است:

[الملا کاظم الخراسانی الشاهرودی]

[اواخر القرن الثالث عشر الهجري / التاسع عشر الميلادي]

و منهم الملا کاظم بن الله آورد الخراسانی، نزیل بلدة شاهرود و هو جدّ العلامة شیخنا فی الروایة الحاج الشیخ احمد الشاهرودی. و المولی کاظم صاحب الترجمة، کان من اعظم العلماء و من اشدّ الناهضین علی الفرقة الضّالة البهائیة؛ فقتله احدهم غيلة فی خارج بلدة شاهرود.

(ادامه دارد)

۱. ملا محمد کاظم بن الله آورد خراسانی شاهرودی، فقیه اصولی و از عالمان اواخر سده سیزدهم هجری قمری که تاریخ تولد و شهادت وی به درستی دانسته نیست. او گویا در مشهد مقدس، دیده به جهان گشوده است و در همانجا به تحصیل علوم دینی پرداخته و از شاگردان علامه بزرگوار صاحب ریاض بوده است. در شرح زندگانی وی نوشته اند که مردی ملا، عالمی بسیار متواضع و فروتن بود و با مردم مثل یک شخص عادی رفتار می کرد و در انجام حوایج آنان بسیار ساعی بود و همگان او را به زهد و پارسایی می ستودند.

داستان اقامت و سکونت وی در شاهرود، به این شرح است که با گروهی از مردم مشهد، به عزم رفتن به عتبات عالیات، از دیار خود حرکت کرد و چون به شهر شاهرود رسید، بیرون شهر، فرود آمد؛ وقتی مردم شاهرود او را در بیرون شهر یافتند، بسیار شیفته و مجذوبش شدند و از ایشان تقاضا کردند که در شاهرود اقامت کند و وی پذیرفت که چند روزی را در شاهرود بماند؛ اما مردم اصرار فراوان کردند تا راضی شد که در شاهرود رحل اقامت افکند و در آنجا برای همیشه سکونت نماید. پس از ورود به شهر، در قدیمی ترین مسجد شاهرود

به نام «مسجد امام حسن علیه السلام»، به اقامه نماز جماعت و وعظ و ارشاد پرداخت و مدرسه ای جهت طلاب علوم دینی تأسیس کرد و خود در آنجا به تدریس پرداخت.

یکی از حوادث زندگانی او، مناظره و مباحثه با ملاحسین بشرویه ای و قره العین - از رهبران بایبان - که به همراه گروهی از دیگر رهبران بایبه به شاهرود آمده بودند، می باشد که نوشته اند ملاحسین بشرویه ای وقتی به شاهرود آمد، با ملا محمد کاظم خراسانی ملاقات کرد و از عقاید و نظریات خویش وی را آگاه نمود و ملا محمد کاظم، پس از سرزنش او به مناظره با وی پرداخت و ملاحسین در جواب عاجز شد و این باعث کینه بایبان نسبت به ملا محمد کاظم گردید و عاقبت هم، یکی از افسران نظامی آنان که ترک یا کرمانی بود، پنهانی او را در بیرون شهر شاهرود به شهادت رسانید.

ملا محمد کاظم خراسانی، دارای کتابی به نام حاشیه المعالم، بوده است که در حال حاضر، از وجود آن کتاب اطلاعی نداریم و تنها آقا بزرگ تهرانی به آن اشاره کرده است. او فرزندی به نام ملا محمد علی شاهرودی داشت که عالمی فاضل بود و در ۱۲۹۳ قمری، دیده از جهان فرو بست و همچنین نوه ای به نام شیخ احمد فرزند محمد علی شاهرودی داشت که فردی ملا بوده و از شیوخ اجازة آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام است و دارای آثار و تألیفاتی در ردّ بابت است از آن جمله: الحق المبین، چاپ ۱۳۳۴ قمری؛ مرآة العارفين، چاپ ۱۳۴۳ قمری؛ راهنمای دین که در مقدمه آن شرح حالی از جدّ خود، ملا محمد کاظم خراسانی را نیز، آورده است و همچنین یکی از نوادگان وی به نام شیخ مهدی شاهرودی نیز کتابی با عنوان دهکده ویران، به خواست آیت الله العظمی مرعشی نجفی علیه السلام، در شرح حال جدّ خود و تبار خویش نوشته است؛ اعیان الشیعة، ۴۵/۹؛ طبقات اعلام الشیعة (قرن الثالث عشر)، ذیل ملا محمد کاظم؛ الذریعة، ۲۰۹/۶ و ۲۸۳/۸؛ گنجینه دانشمندان، ۳۵۴/۵-۳۵۶.